

روانی‌پور و اومانیسیم

رویا قوچانیان^۱

ریحانه فرامرزی^۲

چکیده

داستان ایران در سه دهه‌ی اخیر چهره‌های زن تأثیرگذار بسیاری در پهنه‌ی خود دارد. برخی از آن‌ها شایسته‌ی توجه و تأمل فراوانی هستند. از آن میان "منیرو روانی‌پور" از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. چرا که او به نیروی طبع بلند، اندیشه‌ی توانا و قریحه‌ی سرشار خود، در نمایاندن مضامین مختلف در کسوت الفاظ تواناست. در خصوص این شخصیت و آثارش مقاله‌های گوناگونی نوشته شده است و هر یک به فراخور دید نویسندگان و مجال آنان به بعدی از ابعاد داستان وی پرداخته‌اند. اما هم‌چنان افق‌های فراوانی از قابلیت‌های هنری وی ناشناخته مانده است که نگارندگان این پژوهش با تأمل بیشتر در آثار او در پی نمایاندن گوشه‌هایی از این عرصه‌های پنهان هنر وی هستند.

سوال اصلی مقاله این است که: چگونه روانی‌پور در داستان ایرانی دهه‌ی شصت شمسی توانسته است با به کارگیری اومانیسیم به اقناع مخاطب مسلمان ایرانی نایل شود. در این مقال با توجه به مجال محدود و به صورت اختصار به این جلوه از هنر او پرداخته می‌شود و داستان او از دریچه‌ی تفکر اومانیسیم می‌نگریم. در مقاله‌ی حاضر برای رسیدن به پاسخ سوال یاد شده مباحث زیر مطرح شده است.

تعریف اومانیسیم؛

ویژگی‌های اومانیسیم؛

رابطه‌ی داستان و اومانیسیم؛

جایگاه اومانیسیم در داستان‌های روان پور.

واژگان کلیدی: داستان، منیرو روانی‌پور، اومانیسیم، ایران.

پیشینه و تعریف اومانیسیم

اومانیسیم نحله‌ی فکری با پیشینه‌ی بسیار دیرین و پیچیده‌ای است. سرآغاز این تفکر به روزگار سوفسطاییان در اروپا بازمی‌گردد. از آن زمان تاکنون اندیشمندان بسیاری سعی در تعریف آن نموده‌اند. به طور کلی از برآیند تعاریف گوناگونی به این نتیجه می‌رسیم که: اومانیسیم در معنای انسان محوری است؛ اما از دیدگاه عمیق‌تر اتکالی انسان به خود است. اومانیسیم، حاصل تفکر انسان به ستوه آمده از استبداد است. با توجه به این تفکر، گویی انسان از سیاهی تاریخ بیرون آمده تا خود را به عنوان موجودی که تواناست، معرفی کند؛ تا بتواند با تکیه بر خرد و توانایی‌های عقلانی خود، جهان را از بند نابرابری و بی‌عدالتی رها سازد. جوهر اومانیسیم دریافت تازه و مهمی از شأن انسان، به عنوان موجودی معقول و جدا از مقدرات الاهیاتی است. اومانیسیم در مقابل استبداد کلیسایی مقاومت کرد تا انسان خود را به عنوان موجود زنده‌ی دارای قدرت عقل، منطق و کلام بشناسد.

اومانیسیم مانند هر نظام فکری، در طول زمان دستخوش تغییر شد. اومانیسیم جدید، شأن علم جدید را بسیار ارج می‌نهد. نظریات، اصول و کشفیات جدید را می‌پذیرد و به خصوص به بیولوژی، روان‌شناسی و مطالعات اجتماعی از آن حیث که با خود انسان و رفاه و منافع او سر و کار دارند، اهمیت فراوان می‌دهد. چنین اومانیسیمی به علم به عنوان چیزی ساخته‌ی انسان می‌نگرد؛ تا به واقعیات هستی و جهان دست یابد (ر.ک: خاتمی، ۱۳۸۱: ۱۰۸). چنین است که اومانیسیم ادبی معاصر به تعلیم و تربیت آزاد (لیبرال) معتقد و با تعلیم و تربیت تلقینی مخالف است و بر مطالعات اجتماعی و ارضای علایق طبیعی و بشری تأکید دارد (ر.ک: خاتمی، ۱۳۸۱: ۱۰۷).

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

۲- مدرس دانشگاه علوم پزشکی سبزوار

ویژگی‌های کلی اومانیسیم

۱- انسان دوستی ۲- اصالت انسان ۳- اصالت اراده‌ی انسانی ۴- توجه به شأن، مقام و حرمت انسان ۵- توجه به چگونگی زیستن انسان ۶- توجه به عشق به عنوان بی‌واسطه‌ترین رابطه‌ی انسان با انسان ۷- اهمیت به مسایل و ارزش‌های اخلاقی ۸- گرایش به سود انسان خاکی در تقابل با تقدس نیروهای متعالی ۹- تعهدگرا ۱۰- تأکید بر خرد و خردورزی ۱۱- آگاهی از رمزهای آفرینش ۱۲- فردگرایی ۱۳- آزادی‌گرا ۱۴- سکولار ۱۵- عدم محدودیت به جغرافیای خاص ۱۶- طبیعت‌گرا ۱۷- منتقد سنت‌ها، نهادها، نیروهای کهنه و به ویژه کلیسایی، با ویژگی‌های قرون وسطایی ۱۸- صلح‌گرا ۱۹- عدالت‌گرا و گرایش به برابری اجتماعی ۲۰- واقع‌گرا ۲۱- مداراگرا ۲۲- قانون‌گرا ۲۳- درک اعتبار قانون‌های زندگی زمینی

رابطه‌ی اومانیسیم با زبان و ادبیات

یکی از اهداف اساسی ادبیات بهبود زندگی انسان و ترویج ارزش‌های انسانی است. ادبیات، آگاهانده‌ی جوامع در برابر فقدان ارزش‌ها می‌باشد. لذا، همواره چون تلنگری بر پیکره‌ی اجتماع وارد می‌آید و تلاش می‌کند انسان را از خواب غفلت بیدار سازد. اومانیسیم با حفظ اصطلاحات فنی خود روی به ادبیات می‌آورد. از دیگر سوی، ادبیات نیز به سهم خود به طرح مسایل اومانیسیمی می‌پردازد. از آغاز پیدایش تفکر اومانیسیمی زبان و ادبیات در محور تفکر اومانیسیت‌ها قرار دارد. این روند در طول تاریخ ادامه پیدا می‌کند. بنابر تفکر انسان‌گرایی، مؤلف در مقام خلاق و مبتکر آثار هنری ادبی، می‌تواند ادبیاتی خلق کند که محصول تجربه‌ها و حالات منحصر به فرد اوست. او برای این کار از زبانی استفاده می‌کند که خودش مبدع آن است و با قصد آگاهانه آن را برای خلق لایه‌های معنایی به کار می‌برد. بدین گونه، چه بسا خواننده و یا فردی که متن را تفسیر می‌کند، می‌تواند نویسنده را درک کند و او را بفهمد، معنای مورد نظر او را برداشت کند و معمولاً معنای مورد نظر نویسنده را چون حقیقتی بپذیرد (گلیکز، ۱۳۸۸: ۱۳۳). البته درک نویسنده، گاه سخت و دشوار می‌شود و گاه برای درک مطالبی که او با تفکر اومانیسیتی، نیازمند زمانیم. البته همیشه توجه اومانیسیت‌ها به ادبیات، باعث رشد آن نشده و جنبه‌ای مثبت نداشته است. زیرا گاهی مانع پاگرفتن ادبیات جدید و نوآور می‌شود (احمدی، ۱۳۸۸: ۹۳).

معرفی زندگی، آثار و سبک نویسندگی روانی‌پور

منیر و روانی‌پور متولد ۲ مرداد سال ۱۳۳۳ ه.ش. در جفره‌ی بوشهر می‌باشد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بوشهر و تحصیلات دانشگاهی را در شیراز در رشته‌ی روان‌شناسی گذرانده است. مدرک کارشناسی ارشد علوم تربیتی خویش را از دانشگاه ایندیانا آمریکا گرفته است. روانی‌پور از سال ۱۳۶۰ ه.ش. داستان‌نویسی را شروع کرده است. نخستین کتابش "کنیز و در سال ۱۳۶۷ ه.ش. منتشر شد. پس از آن تعداد زیادی داستان کوتاه و چند رمان نوشت. داستان "رعنا" از مجموعه‌ی نازلی، در دوره‌ی سوم ۱۳۸۲ ه.ش. جایزه گلشیری برگزیده شده است. دیگر آثار روانی‌پور عبارت است از: اهل غرق (۱۳۶۸ ه.ش.)، دل فولاد (۱۳۶۹ ه.ش.)، کولی کنار آتش (۱۳۷۸ ه.ش.) و... بیشتر آثار روانی‌پور، ملغمه‌ای از سبک‌های ادبی رئالیسم، رومانسیسم و... است. داستان‌هایش بین تخیل و واقعیت در سیر می‌کنند. او در آثارش با اتکا به اصول، سنت‌ها و حساسیت‌های عصر عدالت اجتماعی را به تصویر می‌کشد؛ اما این تصویر و بیان مسأله‌ی زندگی انسان در قلمرو ضرورت به صورتی تراژیک، غمگین، تلخ و دردناک است.

پیش از آن‌که منیر و روانی‌پور را یک اومانیسیت بدانیم، او را به عنوان یک فمینیست می‌شناسیم. به گونه‌ای که محمدجعفر یاحقی، روانی‌پور را رمان‌نویسی زنانه (فمینیست) می‌خواند و در مورد آثار او بر این نظر است که: روانی‌پور، نویسنده‌ای از دیار تفتیده‌ی جنوب است که با رمان اهل غرق (۱۳۶۸)، با آن حال و هوای محلی جنوب به گونه‌ای و با داستان دل فولاد (۱۳۶۹)، به گونه‌ای دیگر مطرح می‌شود (ر.ک: یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۷۱).

بنا به نظر خالق کتاب "درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق"، آنان که اخلاق فمینیستی را مطرح کرده‌اند، مفهوم عدالت را در نظر داشته‌اند (ر.ک: دباغ، ۱۳۸۸: ۲۰۷). روانی پور از کسانی است که با دیدگاهی زنانه، به این مفهوم پرداخته است. این در حالی است که از دیدگاه سنتی و با نگاه به تاریخ فلسفه می توان فلاسفه‌ای چون ارسطو را دید که از نظر آنان زنان قابلیت‌هایی همانند مردان برای رفتار اخلاقی ندارند. گویی زنان از طبیعت متفاوتی برخوردارند.

روانی پور به فراز و فرودهایی سوق دهنده‌ی زنان به سوی نابرابری و بی عدالتی می‌پردازد. شخصیت‌های اصلی رمان‌ها و داستان‌ها وی و محور اصلی آن‌ها زنان است. زنانی تنها، که گاه از کم‌ترین حقوق بشری نیز محرومند. او در این باره به سبک خاص خود قلم می‌زند. وی در «کولی کنار آتش» به رنج انسان‌هایی می‌پردازد که شرافت آن‌ها نادیده گرفته می‌شود. اندیشه‌ی اومانیسیمی نویسنده، در این اثر نیز او را به نشان دادن دردهای جامعه‌کشانده است. این اثر داستان زنانی است که ظلم‌ها بر آن‌ها رفته است و مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند، شرافت، انسانیت و حق آزادی آنان نادیده گرفته می‌شود. اندیشه‌ی فمینیستی روانی پور در این اثر آنقدر پر رنگ است که بیشتر شخصیت‌های مرد این داستان او، تنها در اندیشه‌ی حیوانی خود هستند. آن‌ها زنان را صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای کام‌جویی‌ها و لذت‌جویی‌های خود می‌بینند، مقام انسانی او را نادیده می‌گیرند و باعث سقوط و تباهی زنان می‌شوند. در این داستان به ندرت می‌توان مردانی را یافت که رفتار عقل‌گرایانه و مسؤولانه داشته باشد.

در آثار روانی پور، تأثیر منفی و نادرست اشتباهات رفتار یک فرد بر دیگر افراد به خوبی نمایش داده می‌شود. در این داستان برخی افراد چون آینه - شخصیت نخست داستان - سرنوشت و قسمت را بهانه ناکامی‌هایشان می‌دانند؛ چراکه اثر آگاهانه‌ای بر زندگی خود ندارند. آنان زنانی هستند که در جامعه‌ی مردسالارانه‌ای مانند قبیله‌ی آینه قرار دارند؛ لذا، نمی‌توانند انتخاب کنند و آزاد باشند.

روانی پور در آثارش از فقدان روابط درست بین انسان‌ها رنج می‌برد. او دریافته است که انسان شایسته‌ی زندگی بهتری است. او جهان را از دریچه‌ی زنان می‌نگرد. دردهای جمعی و فردی زنان را بسیار زیبا به تصویر می‌کشد. در همه‌ی آثار او می‌توان گفت بالا ترین درد و وجه اشتراک همه‌ی آن‌ها طرد شدن و تنهایی است.

ویژگی‌های اومانیسیم در آثار روانی پور

۱) فردگرایی همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی
روانی پور به فردگرایی به عنوان یکی از شاخصه‌های اومانیسیم توجه ویژه دارد. در آثار وی نقش فرد برجسته است. به طور مثال شخصیت اول رمان کولی کنار آتش، آینه، کولی است. از ابتدای تولدش زندگی قبیله‌ای را تجربه کرده است. بزرگان قبیله که مجری سنت‌های حاکم بر قوم هستند برای زندگی شخصی و خصوصی او و نوع کاری که او باید انجام دهد، تصمیم می‌گیرند. آینه با شکستن سنت‌های قبیله، موجب طرد شدن خود از قبیله می‌گردد. حال که او از قبیله طرد شده و جدا مانده است باید به تنهایی، به عنوان یک فرد، برای زندگی خود، خود تصمیم گیرد. پس از آن که آینه‌ی طرد شده از قافله، بوشهر را ترک می‌کند به کمک یکی از آشنایان، به شیراز می‌رود. در کنار بیمارستان محل تجمع افراد بی‌خانمان پناه می‌گیرد. یکی از روزهای آینه‌ی طرد شده از قبیله و قافله چنین آغاز می‌شود:

«صبح، با طلوع آفتاب، برخاست؛ هم‌چون دیگران، نه در جست و جوی کسی، نه در تقلا یافتن قافله‌ای. دریافته بود که کس‌دار بی‌کس است که باید قافله‌ی زندگی‌اش را به پیش ببرد، چماق‌دار قافله‌اش باشد، نان‌آور و کدخدای چادرش...» (روانی پور، ۱۳۸۹: ۸۷).

آینه که تا کنون همراه با قبیله زیسته بود، اکنون باید موقعیت خود را به عنوان فردی از اجتماع دریابد. فردی که باید با تکیه بر توانایی‌های خود زندگی جدیدی را آغاز نماید؛ اما فردگرایی به همین جا ختم نمی‌شود. به آینه، در شیراز به عنوان یک فرد نگرسته نمی‌شود و حتی نام او را به نام قبیله‌اش، «کولی»، می‌شناسند، حال آن که او در

جامعه به عنوان «فرد» حضور پیدا می‌نماید. فردی که باید برای خود راهی را انتخاب کند زندگی خاص خود را بسازد و...؛ بنابراین با پول‌های اندوخته‌ی خود خانه‌ای، هر چند دور از شهر برای خود می‌یابد.

«خانه، خانه خودش ... دلش از شوق می‌لرزید، در دل زندگی بود، در دل جهان، نه در نکبت قبرستان و آویخته به گردن این و آن. آینه دست روی دیوارهای مهربان اتاق می‌کشید، می‌نشست، تکیه می‌داد، می‌رویید و سرگردان می‌گشت» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

روانی‌پور به عنوان نویسنده‌ای که به شرایط زنان جامعه‌اش می‌پردازد، در داستان کوتاه "نازلی" نیز، زنی را به تصویر می‌کشد که از همسر خود در جریان انقلاب جدا شده است. او نیز زندگی خود و تنها فرزندش را بدون هیچ حمایتی اداره می‌کند:

«حالا کجا می‌توانست برود؟ شیراز؟ انگشت نمای فامیل می‌شد. خواهرانش حالا یک‌باره لچک به سر شده بودند و شوهرانشان که تا دیروز سقوط شاه را به گردن منصور و دارو دسته‌اش می‌انداختند، راسته‌ی کار خود را عوض کرده بودند. خیلی وقت بود که دیگر با فامیل کاری نداشت و نمی‌خواست مجال لذت بردن از خواری و خفت خودش را به آن‌ها بدهد. به کی شکایت کند؟» (روانی‌پور، ۱۳۸۴: ۸۲).

بدین ترتیب نازلی که بنا به دلایلی از جامعه‌ی سنتی و وابستگی‌های فامیلی آن بریده است و بر روی پای خود ایستاده، با تدریس و فیلم‌سازی روزگار خود را می‌گذراند. موقعیت فردی خود را در جامعه تثبیت می‌کند. به خود تشخیص می‌بخشد. اکنون فرد، خود مسؤول زندگی خویش است؛ او است که باید گلیم خود را از آب در آورد.

نمونه‌ای دیگر از باور روانی‌پور به فردگرایی را می‌توان در دل فولاد مورد توجه قرار داد؛ آن‌جا که نویسنده (قهرمان داستان) تصمیم می‌گیرد که خانه‌ی پیرزن (صاحب‌خانه) را ترک نماید و منزل دیگری اجاره کند. او برای پیرزن دلش تنگ می‌شود، اما باید برود تا آن‌گونه که می‌خواهد زندگی کند. اتاقی بگیرد که پنجره داشته باشد، نه مانند اتاق پیرزن بدون پنجره که شب و روزش را گم کند. جایی برود که کسی وقت و بی‌وقت مزاحمش نشود و به آزادی‌های فردی او احترام گذارد. (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۴۵).

۲) خردگرایی

در آثار روانی‌پور ما با شخصیت‌هایی رو به رو می‌شویم که روزگار خود را با تأثیر پذیری از دیگران و پذیرفتن آرای آن‌ها می‌گذرانند و از خرد خویش بهره‌ای نمی‌برند. این، خود نمودی دیگر از پرداختن به مقوله‌ی خردگرایی است؛ نمودی که با پرداختن به جنبه‌های منفی تقلید یا تأثیر پذیری، از ارزش خردگرایی می‌گوید.

نمونه‌ی عینی این‌گونه بیان را در «کولی کنار آتش» از زبان آینه هنگام رویارویی با زن آسیب دیده از سوختگی و جست و جوی سبب سوختگی وی می‌شنویم.

آینه می‌پرسد: «به کدام گناه؟»

– به کدام گناه؟

– زیر قانونشان زد. خیال کردند شیطان توی دلم نشسته، شاید هم نشسته بود. چون که موسم گیسوچینان به کنار چشمه نرفتم، رضا ندادم که گیسویم را بچینند ... آن روز دخترانی را که موهایشان تا گودی زانو می‌رسید سر چشمه می‌بردند، هر سال همین‌طور بود، گیسوان دخترها را می‌چیدند تا از آن کمندی بسازند ...

کمند؟ برای چی؟

– برای نجات دهنده؛ آن که در قلعه زندانی بود؛ قلعه‌ای بی در و پنجره. گیسوی دخترها نذر نجات دهنده بود.

زبانم لال، به آن‌ها گفتم، نجات دهنده‌ای که نتواند خود را نجات دهد، به چه درد می‌خورد؟» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۹۱).

در این گفت و گو بعد عقل‌گرا و خردگرای زن سوخته، به تصویر کشیده شده است. این شخصیت در قبیله‌ای زندگی می‌کند که گرفتار تعصبات، سنت‌ها و خرافه‌هاست؛ اما او با اندیشیدن و قدرت تفکر به راحتی هر خرافه‌ای را نمی‌پذیرد، اگرچه قبیله سرپیچی او را چون گناهی نابخشودنی می‌داند. او با تکیه بر خرد خود، درباره‌ی

نجات‌دهنده‌ای که باید او را نجات داد می‌اندیشد که: چگونه است احوال آن نجات‌دهنده‌ای که خود قادر به کمک به خود نباشد؟! او سپس با مراجعه با خرد خود، کاری را که بر خلاف میل و اراده‌اش از او خواسته‌اند، انجام نمی‌دهد. این چنین روانی پور، برخورداری از خرد را در آثارش مورد توجه قرار می‌دهد. هر چند شخصیت‌های خردگرای داستان هایش، با این برخورداری از خرد، آسیب می‌بینند. روانی پور در لابه لای آثارش هنرمندانه و هوشیارانه از سنت‌های بیهوده سخن می‌راند؛ تا بتواند برای مقابله با آن‌ها ضرورت برخورداری از خرد و دانایی را آشکار سازد.

۳) واقع‌گرایی

روانی پور با نگاه واقع‌گرایانه به واقعیت‌های جامعه می‌نگرد. وی با داشتن چنین نگاهی است که تلاش می‌کند برای حل مشکلات و نشان دادن آنچه بر انسان گذشته و می‌گذرد، گام بردارد. باور به واقع‌گرایی را می‌توان در داستان کوتاه «شیوا» به خوبی مشاهده کرد. برای یکی از قهرمانان این داستان، سانحه‌ای، هوایی اتفاق می‌افتد؛ همان واقعیت دردناکی که بارها اتفاق افتاده است و هم‌چنان بارها اتفاق می‌افتد. روانی پور زندگی یکی از این افراد را در چنین شرایطی بر صفحه‌ی کاغذ می‌آورد. وارد زندگی خصوصی او می‌شود. وی در این داستان اندوه از دست دادن انسانی را از دیدگاه اطرافیانش و انسان‌هایی که ارتباط انسان با انسان را فراتر از قبیله، نژاد، قومیت و ملیت می‌داند؛ به تصویر می‌کشد. او مرز واقعیت و خیال را در این داستان مشخص می‌کند. استادانه از واقعیت‌های دردناک گریبان‌گیر انسان می‌نگارد. داستان کوتاه شیوا درباره‌ی دو جوان به نام‌های میلاد و شیوا است. میلاد جان خود را در سانحه‌ی هوایی از دست می‌دهد. دوستان میلاد خبر سانحه‌ی هوایی را به شیوا می‌دهند. راوی ماجرا را این‌گونه روایت می‌کند:

«شیوا حالا دیگر خنده‌ها را فراموش کرده. نه! نگو! خیال نمی‌کنم هرگز دوباره بخندد، آن جور شاد و بی‌خیال. آن روز من صبح توی خانه بودم که تلفن زنگ زد. صدایش می‌لرزید، پشت رل بود، توی خیابان، داد می‌زد: تو کسی را توی فرودگاه نمی‌شناسی؟»

انگار از توی شعله‌های آتش داد می‌کشید. من به وضوح می‌دیدم که شعله‌های آتش به تنش لیس می‌زند. توی فرودگاه هیچ کس را نمی‌شناختم تا پی جوی نام مسافران شوم؛ مسافرانی که ساعت پنج صبح سوار هواپیمای توپولوف شده بودند تا به خرم‌آباد بروند» (روانی پور، ۱۳۸۴: ۵۳).

در این داستان روانی پور واقعیت چنین مرگی را با جزئیات رنج آور آن به تصویر می‌کشد؛ این جزئیات عبارتند از: اندوه مرگ انسان در حادثه‌ای دلخراش، اندوهی که بر نزدیکان فرد متوفی هر چه سخت‌تر و دردناک‌تر است وارد می‌شود و ...: «حالا ما می‌دانستیم که حیوانات درنده بالای کوه‌ها جشن گرفته‌اند. شیوا دست‌هایش را به هم می‌مالید، می‌رفت و می‌آمد و می‌گفت: وای گرگ‌ها ...! اما فقط گرگ‌ها نبودند، توی آن کوه‌ها همه جور جانوری بود که حالا با دل راحت برای خودشان می‌خوردند و کیف می‌کردند» (روانی پور، ۱۳۸۴: ۵۵).

روانی پور با ترسیم حوادثی که آدمی در آن نقش بسیار دارد و می‌تواند با تدبیر مانع آن‌ها شود توجهش را به درد و رنج‌های انسانی نشان می‌دهد. توجه به درد و رنج‌هایی این چنینی، می‌تواند آن‌ها را به حداقل رساند تا پایان انسان چنین دردناک نباشد. چراکه واقع‌گرایانه نگرستن به مشکلات و مسایلی که گریبان‌گیر انسان است، او را در حل آن‌ها یاری می‌کند.

۴) اراده‌ی انسان

روانی پور از جمله نویسندگانی است که اراده‌ی انسان را باور دارد و انسان‌ها را مسؤول زندگی خویش می‌داند. در کولی کنار آتش، آینه پس از طرد شدن از قبیله، رفتن به شیراز و آشنایی با م «نیلی» دختر نقاش خسته و رنجور با او درباره‌ی قصه‌ی زندگی و فرارش می‌گوید. نیلی دختر روشن‌فکر به او پاسخ می‌دهد: «آدم اگر بخواهد می‌تواند از توی هر قصه‌ای فرار کند» (روانی پور، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

گفت و گوی این دو دختر بیانگر اراده‌ی انسان در انتخاب و تسلط بر زندگی است و به ما یادآوری می‌شود که انسان است که با اراده خود، زندگی خویش را می‌سازد.

نمونه‌ای دیگر از نمود اراده‌ی آدمی آن‌جاست که نیلی به قبرستان می‌رود تا تابلویی از ساکنان قبرستان بکشد. او برای انجام کارش به ساکنان قبرستان پولی می‌پردازد. بیان راوی از حوادث هنگام نقاشی نیلی از ساکنان گورستان شنیدنی و خواندنی است:

«مرد سینه جلو داده و قبراق، دوباره خودش را گرفته بود. پیرزن آستین نیلی را گرفت و کشید:

- من! حالا نوبت منه!

- تاریکه مادر ...

- نه بکش ... بی مزد و موجب ... بکش

آینه گفت: تو تاریکی هیچ کس نمی‌تواند چیزی بکشد

مرد گفت: نور ...

پیرزن گفت: شمع روشن می‌کنیم

لحظه‌ای بعد، در دست هر کدام از ساکنان قبرستان قدیمی، شمعی یا فانوسی روشن بود. نیلی با لبخندی بوم را روی سه پایه گذاشت» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۴۷).

پشت این گفت و گوی ساده، پیام فلسفی بسیار قوی نهفته است. در تیرگی گورستان هرکس، شمعی می‌افروزد؛ لحظه‌ای بعد در دست تمامی ساکنان آن جا، شمعی روشن است. چراکه با اراده‌ی آدمی تیرگی محو می‌شود و روشنایی جای آن را فرا می‌گیرد.

در نگاه اومانیستی، این خود آدمی است که باید توانایی‌هایی خود را نشان دهد و اجازه ندهد تا حوادثی که پیرامون زندگی‌اش اتفاق می‌افتد بر زندگی او اثر گذارد. این دیدگاه در داستان «دل فولاد» نیز به تصویر کشیده شده است. قهرمان داستان دل فولاد زن نویسنده‌ای است که در گفت و گو با یکی از دوستانش به نام نسرین، قدرت و توانایی را به نمایش می‌گذارد. آن هنگام که نسرین گفت و گو با او را آغاز می‌کند:

«[نسرین به افسانه که نویسنده است و زندگی آرامی دارد می‌گوید]: «می‌دونی خیال می‌کنم هیچی نمی‌تونه آرامش تو رو به هم بزنه ...»

افسانه که از زندگی و کار خود راضی بود گفت: «من هم می‌تونستم سرگردون باشم».

[نسرین]: چطور؟

[و افسانه در جواب او می‌گوید]: «خوب ... هر کس خودش رو دست حادثه بده همینه»؛ افسانه با این جمله می‌گوید که خود اوست که برای زندگی‌اش تصمیم گرفته است و حوادث زمانه راه او را انتخاب نکرده‌اند.

[نسرین]: باز هم کلی گویی! همیشه همین طوری و از زندگی خودت ... هیچ وقت حرفی نزدی؟

اما برای افسانه مهم نبود. زندگی او هم مثل همه‌ی زندگی‌ها بود.

[نسرین]: چطور به سرت زد نویسنده بشی؟

افسانه به او می‌گوید: «به سرم نزد خود جوش شد.»

[نسرین]: چطور؟ یعنی دست خودت نبود؟

[و افسانه] ماند! برای چه می‌نوشت؟ برای کی؟ خودش خواسته بود و یا ... یا چی؟ و معلوم است که خودش خواسته‌ای، تصمیم گرفته‌ای و عمل کرده‌ای» (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۹۷)؛ بدین ترتیب از دیدگاه روانی‌پور، این خواست و اراده‌ی انسانی است که بر زندگی او تأثیر می‌گذارد و نوع زندگی او را تعیین می‌کند و این نشان‌دهنده‌ی اثر گذار بودن اراده‌ی آدمی بر زندگی خویش است.

۵) عدالت و برابری اجتماعی - انسانی

موضوع عدالت و برابری نیز از موضوعاتی است که روانی پور آن را در نظر دارد. او با دیدگاه ویژه‌ی خود، به عنوان نویسنده‌ی زن، از نابرابری انسان‌ها (زن و مرد) سخن می‌راند. محور غدغه‌های او البته زن است که جایگاه حقیقی خود را در اجتماع نیافته و شأن انسانی، دانایی و توانایی‌اش نادیده گرفته شده است. روانی پور در آرزوی به دست آوردن برابری و عدالت اجتماعی برای زنان است. آنچه روانی پور، بیش از همه در آثارش تأکید می‌ورزد، نابرابری زن و مرد است که بر اساس توانایی‌ها و لیاقت‌ها نیست؛ بلکه براساس جنسیت است. در داستان کولی کنار آتش در گفت و گوی آینه و مانس می‌خوانیم:

«بعدش کجا می‌رین؟»

«به غربت دیگه آقا.»

«غربت؟»

«ها! هر جا که نون باشه آقا، هر جا که هوا خوش باشه!»

«تو قبیلہ‌ی شما همه‌ی زن‌ها می‌رقصن؟»

«نه آقا، تو قافلہ‌ی ما، برخی می‌رقصن، برخی فال می‌گیرن و برخی حجامت می‌کنن.»

«مردها چه می‌کنن؟»

«هیچی، تو چادر می‌مانن و برخی کلاگری می‌کنن.»

«کلاگری؟»

... «مس سفید می‌کنن.» (روانی پور، ۱۳۸۹: ۷).

نویسنده‌ی زن این اثر در لابه لای داستان از زبان شخصیت اول آن که او نیز یک زن است؛ مشاغل زنان کولی را می‌گوید. به بیان دیگر او زنان را منبع درآمد قبیلہ می‌داند. پس از آن بلافاصله از زبان دیگر شخصیت داستان مرد غریبه در پی مشاغل مردان قافلہ‌ی کولی‌هاست و از زبان دختر کولی می‌شنویم «هیچی، تو چادر می‌مانن». روانی پور این چنین هنرمندانه و با بهره‌گیری از تکنیک‌های داستانی و از زبان زن کولی یکی از حقیرترین زنان جامعه و مرد نویسنده یکی از والاترین مردان جامعه و نماد خردگرایی؛ نابرابری‌های اجتماعی میان زنان و مردان را واگویی می‌کند.

۶) ارزش، شأن و کرامت انسان

ادبیات یکی از ابزار آگاهی انسان‌ها برای توجه به ارزش، شأن و کرامت خویش است. در آثار روانی پور به کرامت انسان بسیار پرداخته شده است. در این میان البته زنان جایگاه ویژه‌ای دارند. نمونه‌ای از نادیده گرفتن شأن و کرامت انسان را، در رمان کولی کنار آتش می‌توان یافت. آن جا که آینه حتی از حقوق اولیّه‌ی خویش نیز محروم می‌ماند. چرا که او، قانون قبیلہ را زیر پا گذاشته است و از آن جا رانده شده است. قانون قبیلہ حتی به مهر پدري، اجازه نمی‌دهند که او را بازگرداند. در حالی که آینه تا توانسته، کاری را که پدر خواسته انجام داده و کسب درآمد کرده است. او از ابتدایی‌ترین حقوق خود هم محروم شده و می‌شود. شأن انسانی او نادیده گرفته می‌شود. حتی خود او نیز شأن انسانی خود را نادیده می‌گیرد؛ تا شاید مورد بخشش قرار بگیرد، اما خشم چنان چشمان قافلہ را کور کرده که عفو و بخشش انسانی را از یاد برده است. در سراسر این رمان، روانی پور به مفهوم نابرابری حقوق زن و مرد می‌پردازد و به نادیده گرفتن شأن و کرامت زنان توسط خود آنان یا توسط دیگران سخن می‌گوید. زن کولی کنار آتش، جنس دوم است. پدر برای او تصمیم می‌گیرد که او چگونه هزینه‌های زندگی خانواده را تأمین کند. او هیچ اراده‌ای ندارد. فقط مطیع اوامر پدر است. حتی آینه بدان‌جا کشانده می‌شود که شأن انسانی خود را نادیده می‌گیرد و از قافلہ می‌خواهد که حتی او را هم پای یک حیوان ببینند: «نیتوک، بگذار سگ قافلہ باشم»...! (روانی پور، ۱۳۸۹: ۳۴). در این اثر زن حق مالکیت و حتی اعتراض درباره‌ی داشته‌های خویش را ندارد. گویی دیگران نسبت به او از خود او نسبت به خود مالک‌ترند! مناسبات فرهنگی و اجتماعی که در زادگاه زن سوخته حاکم است، به او حق دفاع از

داشته‌ها و باورهایش را نمی‌دهد. بدین‌گونه شأن و کرامت انسانی‌اش نادیده گرفته می‌شود. مقام یک انسان، تا حدّ یک حیوان پایین آورده می‌شود!!! آری در چنین جامعه‌ای که شأن و کرامت انسانی زن نادیده گرفته می‌شود، هیچ بعید نیست که او هم چون یک حیوان به شمار آید. حیوان در رمان روانی‌پور نماد است: «روی موهایم نفت ریختند و آتشم زدند، دم قاطر را هم آتش زدند...!» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۹۱).

رعایت حقوق زنان جلوه‌ای از رعایت شأن و کرامت انسان است و عدم رعایت آن، نمودی از عدم رعایت شأن انسان. روانی‌پور در آثارش، به ویژه در کولی کنار آتش، به زن به عنوان بخشی از جامعه‌ی انسان می‌نگرد، بخشی که حتّی حقوق اولیه‌اش نیز نادیده گرفته شده است. در این اثر همچون حقیقت پیرامون نویسنده مردان از آزادی‌هایی برخوردار هستند که زنان از آن محرومند. مردان می‌توانند برای زندگی خود تصمیم بگیرند و آن را انتخاب نمایند، در حالی که زنان از داشتن چنین حقّی محرومند. آینه داخل تاکسی است که مرد راننده باب گفت و گویی با او را آغاز می‌کند. در میان صحبت آینه می‌گوید: «اولاً همین که مردی خیلی چیزها حلّه، کسی دنبالت راه نمی‌افته، تو زندگی‌ات هم فضولی نمی‌کنه ...» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۸۱). بدین ترتیب مرد بودن راننده خیلی از مسایل را حل می‌کند. او می‌تواند از قصّه بگریزد و آن‌گونه که خود می‌خواهد زندگی نماید.

نبود زن در جایگاه واقعی‌اش، نداشتن شأن و منزلت اجتماعی، برخوردار نبودن از احترامی که شایسته‌ی زنان است، از جمله دغدغه‌هایی است که می‌توان آن را به روشنی در آثار روانی‌پور مشاهده نمود. او در پی یافتن حقوق بشر برای زنان است و این، در تمامی آثارش نمود دارد؛ برای نمونه در بخشی از دل فولاد و آن‌هنگام که قهرمان داستان، افسانه، با یکی از دوستانش، نسرين، وارد گفت و گو می‌شود، ما با حساسیت‌های فکری روانی‌پور آشنا می‌شویم. نسرين یکی از معترضان به نابرابری زن و مرد بود و نادیده گرفتن شأن و مقام زن، از همسرش خسرو جدا شده است. در این گفت و گو نسرين بر دیرینگی، قدمت نابرابری بین زن و مرد تأکید می‌ورزد:

[افسانه، قهرمان دل فولاد] خسرو طرفدار زن سنتی بود، نبود؟

[نسرين] بود و یا نبود، حالا بریده‌ام، استعفا دادم، حوصله ندارم پیشاهنگ باشم. اگر ادامه بدم یا کنار خیابون یا نوبی تیمارستان باید پیدام کنی. در افتادن آسون نیست؛ در افتادن با سنت‌ها، آزادی و این جور چیزها برای ما یه کلمه است. آزادی و احترام متقابل؟! زرشک! این جا هیچ کس نمی‌تونه دوست باشه، یا مریدی یا مراد ... رسم هزار ساله ... (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۵۹).

روانی‌پور بدین‌گونه و این چنین از نابرابری زن و مرد در جامعه‌ی خود سخن می‌گوید و شکستن این نابرابری را که رسمی کهن است چندان ساده نمی‌یابد. به‌دست آوردن جایگاه واقعی زن، از دیدگاه او به دلیل ریشه‌دار بودن تمایز جنسی، امری است که شاید غیر ممکن نباشد، اما البته سهل و آسان نیز نیست. آنچه روانی‌پور بر آن تأکید می‌ورزد به جز برابری و عدالت، احترام متقابل است.

۷) روابط انسانی

روانی‌پور به روابط انسان‌ها بسیار توجه دارد. او وقتی قبیله‌ای را در محدوده‌ی جغرافیایی محلّ توکد خود در جنوب ایران به تصویر می‌کشد؛ سنت‌ها، آیین‌ها و روابط انسانی آن قبیله را بسیار دقیق و مو شکافانه باز می‌نماید. وی بدین شیوه، نبود دوستی و عدم درک صحیح از احساسات و نیازهای انسانی را در روابط اجتماعی نشان می‌دهد. گویی او آرزومند روابط انسانی زیبا، صادقانه و مهربانانه است. او با آرمانی که در ذهن می‌پروراند، از رابطه‌ی بی‌واسطه‌ی انسان با انسان سخن می‌گوید. نمونه‌ای از اعتقاد روانی‌پور به روابط انسانی صحیح در داستان کوتاه «شیوا» مشاهده می‌شود. راوی داستان با یکی از دوستان تازه از سفر باز گشته‌اش می‌گوید: "فقط که این نیست، عرق بیدمشک و قورمه سبزی و چهارشنبه سوری، ته همه این چیزها، روح و روان ما خوابیده، روح و روان له شده‌ی ما؛ مثلاً تو چقدر باید میان ما بگردی، تا بفهمی تمام کارهایی که ما در طول زندگی می‌کنیم برای از بین بردن یکدیگر است، نه زنده نگه داشتن هم و این را تو که از پاریس آمده‌ای نمی‌دانی، حتّاً اگر دانشجوی زبان فارسی باشی، چون

زبان فارسی منهای ما، منهای این قومی که دائم به هم تعظیم می‌کنند، و به روی هم لبخند می‌زنند هیچ مفهومی ندارد" (روانی پور، ۱۳۸۴: ۵۲). روانی پور در ادامه این گفت و گو تا آنجا پیش می‌رود که چگونگی روابط انسان‌ها را سازنده‌ی تاریخ می‌داند: «دعواهایی که از سه‌چهارهزار سال پیش توی هوا موج می‌زند و خنده‌ها و جنگ‌ها و گریزها و عشق‌ها و شکست‌ها، زبان ما تاریخ ماست و تاریخ ما، زندگی ما، که هنوز ادامه دارد. هر کدام از ما، ادامه‌ی تاریخ کشورمان هستیم، ادامه‌ی آنچه از خودمان و دیگران کشیده‌ایم» (روانی پور، ۱۳۸۴: ۵۲).

۸) تنهایی انسان

یکی از دست‌آوردهای دوران مدرن تنهایی انسان است. تنهایی، به ویژه تنهایی زنان در آثار روانی پور بازتاب بسیار دارد. او در داستان دل فولاد چگونگی تنهایی انسان‌ها مخصوصاً زنان را با ظرافت بسیار بیان می‌کند. در این داستان شخصیت اول و قهرمان آن، زن نویسنده‌ای است که وارد دوران مدرن می‌شود و تنهایی را خود برمی‌گزیند. در حالی که یکی دیگر از شخصیت‌های داستان، زنی سال‌خورده و سنتی است که از تنهایی گریزان و بی‌زار است. زن نویسنده (افسانه) که مدت‌ها خانه‌ی پیرزن تنها را اجاره کرده تصمیم به ترک آنجا می‌گیرد؛ زیرا پیرزن آرامش او را به هم می‌ریزد و این در حالی است که پیرزن می‌خواهد تنهایی خود را با حرف زدن با او پر کند. این تفاوت، بیانگر دیدگاه‌های متفاوت زن سنت گرا و زن مدرن است. انسان مدرن با انتخاب‌های خود، گام بر می‌دارد. نویسنده، منزل جدیدی می‌جوید و به همراه دوستش (نسرین) با صاحب‌خانه وارد گفت و گو می‌شود:

«[افسانه رو به خانم صاحب‌خانه:] می‌دانید ... می‌خوام پانسیون بشم ... اگه بشه

[خانم صاحب‌خانه:] خوب ...

[افسانه در مورد بستن قرارداد برای اجاره‌ی خانه می‌گوید:] سر تمام چیزها نسرین وکیل

[وسپس افسانه] رو به نسرین خندیده بود از سرم واکردم خدا را شکر ...

صاحب‌خانه‌ی جدی می‌گوید: ای وای افسانه خانم! اینا مهم نیست من هم دنبال یه مونس می‌گردم!؟

[افسانه] روی کلمه مونس ماندا نکند از آن پیرزن‌های وراج باشد که سرشبت تا صبح بیاید بالا و حال و حوصله‌اش را بگیرد!؟ و پیرزن خودش، پیرزن عروسکی خودش او هم همین‌طور، آن اوائل می‌خواست ساعت‌ها بنشیند و حرف بزند و یا او را به کوچه و خیابان ببرد» (روانی پور، ۱۳۸۳: ۵۵).

تنهایی که روانی پور بدان توجه دارد؛ دو گونه است: تنهایی برآمده از جبر زمان و تنهایی انتخابی و گزینشی. شخص اول داستان دل فولاد، افسانه، به عنوان نمادی از انسان امروز تنهایی را خود انتخاب می‌کند، اما پیرزن، نماد سنت، هر لحظه می‌خواهد از تنهایی بگریزد و تنهایی را نمی‌تواند تحمل کند.

نمونه‌ی دیگر از تنهایی و جدا ماندگی انسان را در کولی کنار آتش است. آینه به هر ریسمانی چنگ می‌زند تا خود را از تنهایی برهاند، اما دست زدن به ریسمان‌های پوسیده (اعتماد به شخصیتی نا بهنجار به نام شکری و یا ...) باعث آسیب‌های روانی او می‌شود. او به حکم انسان بودنش، هر بار بر می‌خیزد تا خود را برهاند؛ ولیکن گویی دنیا به سوی آینه هجوم برده است و او نمی‌تواند واکنشی نشان دهد.

۹) انسان و طبیعت

نمونه‌ی باور روانی پور به ارتباط انسان با طبیعت را می‌توان در دل فولاد، مشاهده کرد. وی نوعی هم‌ذات‌پنداری بین انسان و طبیعت را به تصویر می‌کشد. او انسان را در کنار طبیعت می‌داند. آن‌هنگام که شخصیت اول داستان، افسانه، در یک روز پاییزی، در حال قدم زدن در خیابان است: «کوچه بن بست بود. بادی غبار گرفته وزید، برگ‌های خشکیده را روی زمین پخش می‌کرد. گاهی گوشه‌ای، لجباز و یکدنده، دور برگها می‌پیچید، خس و خاشاک جمع می‌کرد و لحظه‌ای بعد آن را به هوا می‌برد. در ابتدای کوچه ایستاد، می‌خواست ببیند این گردباد کوچک و سمج با برگ‌های خشکیده چه می‌کند و برگ‌ها تا کجا خودشان را به دست گردباد می‌دهند...؛ اما بعضی از برگ‌ها تحت شرایط عمل نمی‌کنند ... همیشه سبزند، همیشه مثل آدم‌های بزرگ» (روانی پور، ۱۳۸۳: ۵۱).

اگر دقیق بنگریم و باد را نماد حوادث و روی‌دادها بدانیم، بعضی انسان‌ها مانند برگ‌هایی هستند که اسیر روی‌دادها و حوادث نمی‌شوند و هم‌چنان استوار باقی می‌مانند و بعضی چنین نمی‌کنند و ...؛ روانی‌پور این چنین انسان و طبیعت را به هم پیوند می‌زند. او طبیعت را انسان‌گونه می‌بیند. انسان را در طبیعت می‌جوید. بدین‌گونه او به عنوان یک انسان خود را با طبیعت که می‌بیند و احساس می‌کند مقایسه می‌نماید.

نمونه‌ای دیگر از باور روانی‌پور به ارتباط و انس انسان با طبیعت را حتی در زمان مرگ می‌توان در کولی کنار آتش، دید. انقلابیون حاضر در تظاهرات پیش از انقلاب جمهوری اسلامی ایران مایلند که اگر کشته شوند نه در قبرستان که در بیابان دفن شوند. مریم یکی از دوستان آینه از انقلابی‌هاست. او در تظاهرات زخمی می‌شود. پس وصیت می‌کند: «اگر خبری شد. مرا زیر این درخت یاس چال کنید... تو بیابون آدم دلش می‌گیره. آدمی زاد حتا اگر مرده باشد، گل یاس را بیشتر از مورچه‌ها دوست دارد ... [و] وحشت زده به درخت یاس نگاه کرد و فکر کرد به آن همه درخت که در زندگی دیده بود: نخل‌ها، گل ابریشم‌ها، درخت لیمو ... درخت نارنج ... گیلاس، آن همه درخت، آن همه آدم» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۵۲). همراه کردن «درخت‌ها» و «آدم‌ها» (آن‌همه درخت، آن‌همه آدم) در پایان جمله نمونه‌ی زبانی خوبی است از پیوند انسان و طبیعت.

۱۰ تعهد

روانی‌پور از جمله نویسندگانی است که نسبت به زنان جامعه‌ی خویش، متعهدانه دست به نگارش برده است. این تعهد و احساس مشترک با زنان را، در بیشتر آثار وی آشکارا می‌بینیم. در دل فولاد، افسانه شخصیت اول مستأجر است. پسر صاحب‌خانه، سیاوش، اعتیاد دارد. سرهنگ، پدرش، و محسن حمیدی، برادرش، او را به باد کتک گرفته‌اند و در انباری زندانی کرده‌اند. «نسرین بی‌حرف نشست. صورتی پف کرده و لبانی که دائم به دندان می‌گریزد. شادی موزیانه‌ای در دلش! [نسرین رو به افسانه گفت:] این‌طور که پریشانی از پریشانی خود هرگز نمی‌گویم و اگر می‌گفتم حتماً می‌خندیدی و می‌گفتی تو چکار داری که آن پایین چه می‌گذرد؟ مگر نمی‌خواهی کار کنی؟ اصلاً تو چه کاره‌ای که به انباری بروی و زخم‌های یک مرد جوان را پاک کنی... فقط از سر دلسوزی؟ من که باور نمی‌کنم و هیچ کس باور نمی‌کند آن‌هم یک هم‌چو آدمی! دلسوزی ندارد! دارد؟» (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۸۴).

۱۱ آزادی

روانی‌پور در داستان کوتاه رعنا از مجموعه‌ی داستانی نازلی باور خود به آزادی انسان را با صراحت بیان می‌دارد. او در این داستان، از نویسنده‌ای سخن می‌گوید که به دوست خود، رعنا، درباره‌ی دوست خیالی خود، یک مرد، صحبت‌ها کرده است و ... عکس‌العمل رعنا در این باره را می‌خوانیم: «رعنا گفت: اوکی! مثل این که من نباید می‌گفتم و بعد لبخند زنان گفت: بین ... یک نویسنده اروپایی دوستش را از کسی پنهان نمی‌کند، ولی این‌جا حتی تو که مدعی آزادی خواهی هستی زندگی‌ات را از این و آن پنهان می‌کنی» (روانی‌پور، ۱۳۸۴: ۱۶).

در این گفت و گو روانی‌پور نمی‌خواهد حق فردی نویسنده را نادیده بگیرد، بلکه او می‌خواهد از نبود آزادی در ارتباط افراد با یکدیگر سخن گوید. به‌هر حال این نگاه روانی‌پور به عنوان یک زن است به اجتماع خویش. او بدین‌گونه آزادی و نبود آن را به تصویر می‌کشد و گویی از اعتقاد خود به آزادی هر انسان می‌گوید.

روانی‌پور در کولی کنار آتش باور نیز خود را درباره‌ی نبود آزادی و نیز در اسارت ماندن زن بیان می‌کند. هنگامی که آینه توسط قبیله‌اش طرد می‌شود و هیچ مسافرخانه‌ای به سبب این‌که زنی تنهاست اتاق نمی‌دهد. شکری که یکی بومی و از آشنایان پدرش او را می‌یابد. به او می‌گوید که تو را به خانه‌ی خود که مادر پیرم در آن زندگی می‌کند می‌برم و ... شکری در سر افکار شوم و شیطانی دارد. آن‌چه در این میان جالب توجه است «پنجره» ای است که یک نقاش به نام فرزانه می‌کشد. «چند نفری بودند که [همراه شکری] آمدند، آن‌هم نیمه شب! اول [آینه] صدای خنده‌ی گفتارها را شنید و بعد شکری در را [شکری] هل داد، دری که [آینه] از داخل بسته بود... نه، نمی‌توانم ببینمش، نگاه کن [آینه] مانند پلنگی به سوی شکری خنج می‌کشد.

فرزانه‌ی نقاش! تو هم صدای فریادهایش را می‌شنوی؟
چه عاشقی خود را در دهان مرگ می‌اندازد؟ زنی مثل او ...
وای فرزانه، زیر مشّت و لگد له می‌شود، کاری بکن
چه کاری، چه کاری از دست من ...

پنجره، پنجره‌ای بکش

وای فرزانه، صدای ضجه‌هایش به ناله تبدیل شده ... بیا قلم مویت را بردار و پنجره‌ای بکش ...» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۶۵). این پنجره نمادی است برای آزادی؛ آزادی انسانی که مورد ستم واقع شده و جدا مانده است. انسان از دیدگاه اومانیسیم آزاد است. او این آزادی را می‌تواند در انتخاب‌های خود برای زندگی به کار گیرد.

۱۲) مدارا

نمونه‌ای از باور روانی‌پور به مدارا و تساهل را در داستان دل فولاد، می‌بینیم؛ آن‌جا که نسرین، زنی که از همسرش جدا شده، از نگاه همسایگان به او و کنترل شدن رفت و آمدهایش توسط آنان می‌گوید. دوستش افسانه، به طور ضمنی به او می‌گوید تو هم مراقب آنانی که مبادا پشت سرت حرفی بزنند و ... (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۵۷). بدین ترتیب روانی‌پور، با گفتن از همسایگانی که باعث آزار دیگران می‌شود، هم عملاً از زشتی عدم مدارا می‌گوید.

۱۳) انتقاد از سنت

روانی‌پور به عنوان یک زن نویسنده گاه نگاه انتقادی به سنت دارد. مثلاً در رمان کولی کنار آتش از آینه، دختر کولی، و آرزوی او در داشتن خانه‌ی گرمی می‌گوید؛ خانه‌ی گرمی که او بتواند در آرامش کنار پدر و مادر روزگارش را بگذراند، اما به دور از هیاهوی قبیله و قوانین کهنه‌ی آن؛ اما سنت‌های پوسیده‌ی قبیله‌اش مانع از آن است که او به آرزویش برسد: (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۳). قانون قافله، همان سنت‌های غیر انسانی است که روانی‌پور به مقابله با آن‌ها پرداخته است؛ همان سنت‌های بی‌منطق و اساسی که سخت شکسته می‌شوند. روانی‌پور در این رمان نه تنها در این مورد که در چند جای دیگر هم با نگاه انتقادی به سنت‌ها نگرسته و آن‌ها را به تصویر کشیده است. از جمله هنگامی که مرد نویسنده از آینه می‌پرسد: «سواد داری؟» و او پاسخ می‌دهد: «نه آقا، این چیزها تو ما رسم نیست.» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۹).

نمونه‌ی دیگر از انتقاد روانی‌پور به سنت و اصلاح آن را در داستان دل فولاد می‌توان جست. در گفت و گوی شخصیت اول داستان، افسانه، که یک نویسنده است، با دوستش نسرین، او در افتادن با سنت‌ها را کار ساده‌ای نمی‌شمارد. (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۶۰).

۱۴) انسان دوستی

روانی‌پور در داستان کوتاه رعنا، باور خود را به رفتارهای مهربانانه و انسانی با نگاهی ویژه بیان می‌کند. او در این داستان عامل افزایش خشونت را ساخت روزافزون فیلم‌هایی خاص و عدم آگاهی سازندگان آن‌ها از مسئولیت انسانی و توجه فقط به خود و مسایل اقتصادی می‌داند. به گونه‌ای که در این داستان وقتی نویسنده، برای دیدار دوستش، رعنا، به خانه‌ی او می‌رود، رعنا یکی از فیلم‌های خشونت آمیز را برای او می‌گذارد. (روانی‌پور، ۱۳۸۴: ۲۲). نمونه‌ی دیگر از باورمندی روانی‌پور را به مهربانی در روابط انسانی می‌توان در دل فولاد یافت. آن‌هنگام که افسانه، قهرمان دل فولاد، تصمیم به ترک خانه‌ای می‌گیرد که صاحب‌خانه‌ی آن یک پیرزن است. «[افسانه] هنوز نمی‌توانست [برای ترک خانه‌ی پیرزن تصمیم بگیرد]. و مهربانی و مهر، حتی اگر از جانب عروسکی پیر باشد می‌تواند آدمی را مردد و پریشان بر جای بگذارد. پیرزن و حرف‌های دو پهلویش! که می‌خواست صاحب‌خانه باشد و نبود» (روانی‌پور، ۱۳۸۳: ۲۴). پیرزنی که روابط مهربانانه‌ای نه تنها با انسان‌ها که با طبیعت و موجودات پیرامون خویش با مهربانی رفتار می‌کند.

نمونه‌ای دیگری از باور روانی‌پور به مهربانی در روابط انسانی را می‌توان در کولی کنار آتش مشاهده می‌کنیم. آینه‌ی تنها، آواره و گرسنه با اندک پولی که دارد، نانی می‌خرد. «گاهی با سر انگشتان لرزانش خرده‌ی نانی را که روی دامنش می‌ریخت، برمی‌داشت و به دهان می‌برد، ذره ذره‌های نان مثل قند توی دهانش آب می‌شد... [آینه] زیر نگاه گرم و مهربان مردان نانوائی که به تعارف نانی دیگر به او داده بودند، برخاست، به جانب خیابان اصلی رفت» (روانی‌پور ۱۳۸۹: ۵۵) و یا: «سنگی محکم به شان‌اش خورد. نگاه کرد. از آن کودکی نبود. مردی جوان تکیه داده به دیوار خانه‌ای خندید. فریادی که از گلویش در آمد از آن آدمی‌زاد نبود. دور خودش چرخید، دستانش را رو به آسمان تکان داد، چند متری دوید و روی خودش نزدیک گاراژ رمبید! کودکان ایستادند و مرد جوان با خنده‌ای زشت به تماشا نشست. مردی میانه سال با موهای جو گندمی و سیلی پرپشت بیرون آمد، رو به بچه‌ها فریاد کشید: گم شین ..» (روانی‌پور، ۱۳۸۹: ۶۷). در دیدگاه روانی‌پور به عنوان یک زن نویسنده‌ی مسلمان ایرانی آشنا بودن، هم‌شهری بودن، از یک قبیله بودن و .. مهم نیست؛ تنها به حکم انسان بودن و انسانیت بود که آن میانه سال به دفاع از او می‌پردازد. در این جا او مانیسم پشت عنوان انسان‌دوستی و نوع دوستی پنهان می‌شود و نمود می‌یابد.

۱۵ جهان در دست‌های انسان

روانی‌پور زن نویسنده‌ای است که بر تأثیر انسان بر جهان و زندگی خود باور دارد. نمونه‌ی این باور را می‌توان در داستان شیوا از مجموعه‌ی نازلی، مشاهده کرد. این داستان همان طور که پیشتر اشاره شد درباره‌ی دو جوان است. که یکی از آن‌ها در سفر هوایی جان خود را از دست می‌دهد؛ جانی که می‌توانست از دست نرود. روانی‌پور با طنز از نقص فنی نداشتن هواپیما می‌گوید و این یعنی آن‌که می‌توان چنان عمل کرد که هواپیما دچار نقص فنی نباشد. «حالا رادیو و تلوزیون دائم می‌گویند که جعبه‌ی سیاه پیدا شده و هواپیما هیچ نقص فنی نداشته و از سه عامل جوی و فنی و انسانی، عامل انسانی را باعث این ماجرا می‌دانند، اما هیچ‌کس نیست که پرسد کدام انسان؟» (روانی‌پور، ۱۳۸۴: ۵۵).

نمونه‌ی دیگری از باورمندی روانی‌پور به تسلط انسان بر جهان در داستان نازلی است. شخصیت اصلی داستان زنی به همراه فرزندش تنها در جریان انقلاب است که همسرش او را ترک کرده است. دوشخصیت داستان هنگامی که از دیدن پدر و مادری که دختری را به فرزند خواندگی گرفته‌اند باز می‌گردند؛ گفت و گویی دارند: «دکتر اباذر پشت رل بود و منصور [همسر نازلی] کنارش نشسته بود، و او [نازلی] سرش را به صندلی عقب ماشین تکیه داده بود و تقلا می‌کرد بغضش تترکد.

دکتر اباذر]: چطور بود؟

منصور پرسیده بود چی چطور بود و دکتر اباذر خندیده بود.

دکتر اباذر]: این پدر و مادر و دخترشان.

زن [نازلی] از پشت گفته بود خانواده خوشبخت و دکتر لبخند زده بود:

دکتر اباذر]: خوشبختی و بدبختی آدما دست خودشونه.

منصور]: باز فلسفه می‌بافی دکتر؟

فلسفه نمی‌بافت، بلکه واقعیت زندگی پدر و مادری را می‌گفت که دختری را از همان روز تولد به فرزند پی‌دیرفته بودند» (روانی‌پور، ۱۳۸۴: ۷۲).

روانی‌پور، به ویژه در این گفت و گو به خواننده‌ی خود می‌گوید که چگونگی زندگی انسان‌ها در اختیار و بر عهده‌ی خود آن‌ها است. او هیچ عامل بیرونی و ماورایی را دخیل در زندگی نمی‌داند. وی بر آن است که این خود انسان است که چگونگی زیستنش را انتخاب می‌کند.

نتیجه گیری:

از دوران مشروطه به بعد نویسندگان و شاعران ایرانی با محور قرار دادن موضوع انسان قصد سنت شکنی نوع نگاه به انسان در ادبیات پارسی داشته‌اند. منیروروانی پور زن نویسنده ای مسلمان است که با نگاهی انسان محور، دست به خلق اثر می‌زند. بی‌شک جلوه‌های گوناگون اندیشه‌هایش را با دیگران در میان می‌گذارد، کم‌ها و کاستی‌های جامعه‌ی انسانی را به گونه‌ای ویژه برجسته می‌نماید، خواننده را به پرسش‌گری، جست و جو، کنکاش و چه بسا به ارائه‌ی راه حل وامی‌دارد و بدین‌گونه، به متعالی شدن جامعه بشری کمک می‌نماید.

روانی‌پور در آثارش از فقدان روابط درست بین انسان‌ها رنج می‌برد. او دریافته است که انسان شایسته‌ی زندگی بهتری است. او جهان را از دریچه‌ی زنان می‌نگرد. دردهای جمعی و فردی زنان را بسیار زیبا به تصویر می‌کشد. در همه‌ی آثار او می‌توان گفت بالا ترین درد و وجه اشتراک همه‌ی آن‌ها طرد شدن و تنهایی است. نبود زن در جایگاه واقعی‌اش، نداشتن شأن و منزلت اجتماعی، برخوردار نبودن از احترامی که شایسته‌ی زنان است، از جمله دغدغه‌هایی است که می‌توان آن را به روشنی در آثار روانی‌پور مشاهده نمود. او در پی یافتن حقوق بشر برای زنان است و این، در تمامی آثارش نمود دارد.

فهرست منابع:

- ۱- آژند، یعقوب (۱۳۸۶)، *تجدد ادبی در دوره‌ی مشروطه*، چاپ دوم، تهران: موسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی؛
- ۲- احمدی، بابک (۱۳۷۴)، *مدرنیته و اندیشه‌ی انتقادی*، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز؛
- ۳- احمدی، بابک (۱۳۸۸)، *معمای مدرنیته*، چاپ ششم، تهران: مرکز؛
- ۴- بی‌نام (۱۳۸۴)، *مقاله‌ی «اومانيسم و حق‌گرایی»*، مجله‌ی علوم سیاسی، بهار، شماره ۲۹؛
- ۵- پاینده، حسین (۱۳۸۲)، *گفتمان نقد (مقالاتی در نقد ادبی)*، چاپ اول، انتشارات روزنگار
- ۶- جهانیلگو، رامین (۱۳۸۷)، *زمانی برای انسانیت بشر*، چاپ اول، تهران: نی؛
- ۷- حاجیلری، عبدالرضا (۱۳۸۵)، *روشنفکری در گذر اندیشه‌ها*، چاپ اول، تهران: دفتر نشر معارف؛
- ۸- حقیقی، مانی (۱۳۸۹)، *سرگشتگی نشانه‌ها*، چاپ ششم، تهران: مرکز؛
- ۹- خانمی، محمود (۱۳۸۱)، *مقاله‌ی «پراگماتيسم و اومانيسم»*، فصلنامه‌ی فلسفی، شماره ۴ و ۵، تابستان؛
- ۱۰- دیویس، تونی (۱۳۸۶)، *اومانيسم*، چاپ سوم، تهران: مرکز؛
- ۱۱- روانی‌پور، منیرو (۱۳۸۹)، *کولی کنار آتش*، چاپ نهم، تهران: مرکز؛
- ۱۲- روانی‌پور، منیرو (۱۳۸۴)، *نازلی*، چاپ سوم، تهران: شهر قصه؛
- ۱۳- روانی‌پور، منیرو (۱۳۸۳)، *دل فولاد*، چاپ سوم، تهران: شهر قصه؛
- ۱۴- زرشناس، شهریار (۱۳۷۰)، *درآمدی بر اومانيسم و رمان نویسی*، چاپ اول، تهران: برگ؛
- ۱۵- سعید، ادوارد (۱۳۸۵)، *اومانيسم و نقد دمکراتیک*، ترجمه‌ی اکبر افسری، چاپ اول، تهران: کتاب روشن؛
- ۱۶- سید حسینی، رضا (۱۳۸۹)، *مکتب‌های ادبی*، دو جلد، چاپ: پانزدهم، تهران: نگاه؛
- ۱۷- صانعی پور، مریم (۱۳۷۸)، *مقاله‌ی «مبانی معرفتی اومانيسم»*، قیسات، شماره ۱۲، تابستان؛
- ۱۸- غیائی، محمد تقی (۱۳۸۲)، *نقد روان‌شناختی متن ادبی*، چاپ اول، تهران: نگاه؛
- ۱۹- فکوهی، ناصر (۱۳۸۸)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان شناسی*، تهران: نی؛
- ۲۰- کلگیر، مری (۱۳۸۸)، *درس نامه‌ی نظریه‌ی ادبی*، ترجمه‌ی جلال سخنور و الهه دهنوی و سعید سبزیان، تهران: اختران؛
- ۲۱- مختاری، محمد. (۱۳۸۳)، *انسان در شعر معاصر*، چاپ سوم، تهران: طوس؛
- ۲۲- مغربی، محمد (۱۳۸۰)، *مقاله‌ی «سیری گذرا بر معرفت‌شناسی اومانيسم»*، فروغ اندیشه، شماره ۱، زمستان؛
- ۲۳- یحیی، هارون. (۱۳۸۵)، *مقاله‌ی «بازخوانی اومانيسم»*، نشریه‌ی موعود، شماره ۶۳؛
- ۲۴- یا حقی، محمد جعفر (۱۳۷۵)، *چون سبوی تشنه*، تهران: جمی؛